



دکتر احسان کاظمی

عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید چمران
همکار در مرکز مطالعات آمریکا

پیامدهای فاجعه بار صادرات دموکراسی آمریکایی

چکیده

عموماً استدلال می‌شود که دموکراسی به معنای حکومت مردم است و باید با توجه به واقعیت‌ها و در نظر گرفتن فرهنگ خاص هر کشوری اجرا شود. این، در حالی است که بیشتر قدرت‌های بزرگ مانند ایالات متحده آمریکا، تحت پوشش بر سازی و پیش برد دموکراسی در نقاط مختلف جهان، تجاوزها و لشکرکشی‌های خود را سامان می‌دهند؛ اما در واقع، به دنبال تابع کردن همه حکومت‌ها و ملت‌ها، نسبت به سیطره تام و تمام خود و تأمین منافع سودانگاران اقتصادی و سیاسی خویش هستند. ترویج دموکراسی هیچ کجای دنیا با افکندن بمب، میسر نشده است. احترام به آزادی و رواداری با بی‌احترامی به سنت‌های بومی، میسر نمی‌شود و در نهایت، توسعه اجتماعی در سابه سیاست‌ها - که منافع اقتصادی قدرت‌های بزرگ را دنبال می‌کنند - گسترش نمی‌یابد. از این منظر، یادداشت حاضر تلاش می‌کند تا ضمن آشکار ساختن ماهیت دموکراسی، مورد ادعای

ایالات متحده آمریکا، پیامدهای حاصل از نفوذ و صدور دموکراسی در کشورهای دیگر را مورد ارزیابی قرار دهد تا از این طریق، درک عمیق‌تری نسبت به نیت آمریکا و همچنین، تبعات حاصل از صادرات دموکراسی آن حاصل شود.

مقدمه

از زمان جنگ جهانی دوم، جهان بر این باور بود که سیاست خارجی ایالات متحده، معنای خوبی دارد و انگیزه‌های آمریکا در گسترش دموکراسی، محترمانه و حتی نجیبانه است؛ اما مرگبارترین صادرات آمریکا، افشای عمیق تناقضات فراوان پیرامون ماهیت سیاست خارجی ایالات متحده است. از سوی دیگر، ایدئولوژی دموکراسی، به معنای اداره حکومت، به وسیله مردم است. به تعبیر دیگر، دموکراسی یعنی حکومتی که در آن، حاکمیت در اختیار مردم بوده و دموکراسی، حکومتی است که در آن، مردم، قدرت نهایی تصمیم‌گیری درباره مسائل مهم سیاست عمومی را دارند. باید به این نکته نیز توجه کرد که دموکراسی، مستلزم

نسبی‌گرایی ارزشی و اخلاقی است و از این لحاظ، هیچ گروهی حق ندارد در جایگاه حکومت، فلسفه یا ایدئولوژی خاصی را بر گروه‌های دیگر تحمیل کند. حال آن‌که در جهان بینی نظام آمریکا، در اصل، چیزی به‌عنوان دیگران «غیر آمریکایی» وجود ندارد و در نگاه آمریکایی‌ها، چیزی غیر از ایالات متحده آمریکا، وجود ندارد و بی‌اهمیت است.

۱- ماهیت دموکراسی در آمریکا

نظام حکومتی آمریکا، در ظاهر دموکراتیک اما غیر مردمی است؛ به عبارت دیگر، در آمریکا به صورت شکلی، ساختارها و نهاد‌های سیاسی جمهوری، دموکراسی و لیبرالیسم، ایجاد شده است، حال آن‌که گروهی اندک از نخبگان، در آمریکا حاکم هستند و حکمرانی می‌کنند. از دیدگاه سیاستمداران آمریکا، استفاده از زور برای ایجاد و گسترش دموکراسی، نه تنها جایز، بلکه ضروری است. در این زمینه، مردم آمریکا به شدت میان دموکراسی در اصل و عمل، تمایز قائل می‌شوند. به طوری که معتقدند، نظامشان به خوبی کار نمی‌کند. به‌ویژه اینکه

نتایجی را که مردم می‌خواهند، ارائه نمی‌کند؛ زیرا بیشتر مردم آمریکا به دموکراسی، به دلیل میوه‌های آن، نه فقط ریشه‌هایش، ارزش قائل هستند. همچنین، استدلال می‌شود که دموکراسی به معنای حکومت مردم است، اما آمریکایی‌ها، به طور کامل در مورد اینکه چه کسی متعلق به مردم است، توافق ندارند. نتیجه‌ای که از این بررسی سریع افکار عمومی گرفته می‌شود، این است که اگر دموکراسی در آمریکا شکست بخورد، به این دلیل نیست که بیشتر آمریکایی‌ها خواستار شکل غیر دموکراتیک حکومت هستند، بلکه به این دلیل است که یک اقلیت سازمان یافته و هدفمند، موقعیت‌های استراتژیک را در داخل سیستم، تصرف می‌کند و جوهر دموکراسی را - در حالی که پوسته آن را حفظ می‌کند - زیرورو می‌کند. از سوی دیگر، راز درک سیاست خارجی آمریکا را می‌توان در این جمله - که گویای همه چیز است - دریافت؛ به خاطر «بقا»، همه چیز برای ایالات متحده مجاز است. کاندولیزا رایس، وزیر امور

خارج سابق آمریکا، مدعی شد که «ایالات متحده در پیگیری امنیت ملی خود، دیگر باید توسط مفاهیم حقوق و هنجارهای بین‌المللی» یا «مؤسساتی مانند اتحاد ملل» هدایت شود؛ زیرا «در سمت راست تاریخ» قرار دارد. بدینسان، محققان استدلال می‌کنند، سیاست خارجی آمریکا، استانداردهای دوگانه و منافعی شخصی دارد. در این زمینه، اقتصاد و ایدئولوژی را بدون توجه به هویت سیاسی قدرت، در رأس کار خود قرار می‌دهد. به گونه‌ای که ایالات متحده در جستجوی سلطه جهان، با از بین بردن هر کشور «ضد سرمایه‌داری»، قصد دارد تا از مدل سرمایه‌داری اش محافظت کند. منافع اقتصادی آمریکا در خاورمیانه، ایجاب می‌کند تا به افغانستان حمله کند. سرزمینی که در مجاورت منطقه مرکزی دریای خزر است و با توجه به ساخت خطوط لوله نفت و گاز در این منطقه - که از افغانستان می‌گذرد - برای آمریکا، حائز اهمیت است؛ بنابراین، حضور نظامی این کشور برای نفت و گاز است، نه برای تروریسم.

در مطالب زیر، به پیامدهای صادرات دموکراسی آمریکایی اشاره می‌شود:

۱-۱- ترویج و گسترش جنگ طلبی

تجارت آمریکایی به دموکراسی آن نیاز دارد. خشونت و جنگ برای نظام آمریکا، دارای ارزش با اهمیتی است و به بقای نظام آمریکا کمک می‌کند. رویداد یازده سپتامبر، بستر و شرایط مساعدی را برای نو محافظه‌کاران آمریکایی، فراهم نمود تا تفکرات راست‌گرایانه افراطی، سلطه‌جویانه و جنگ طلبانه خود را در قالب استراتژی امنیت ملی و براساس پروژه قرن جدید آمریکا، به مرحله اجرا بگذارند و با تأکید بر خطر تروریسم و تهدید سلاح‌های کشتار جمعی کشورهای مخالف سیاست آمریکا، الگوی مداخله‌گرایانه و جنگ طلبانه این کشور را تهاجمی‌تر نمایند. توجیه این تظاهر، به تغییر خط مشی از «تحمل لیبرالی»، به آنچه اکنون «دفاع قاطع از آزادی و دموکراسی» می‌نامند، این است که در یازده سپتامبر، آمریکا قربانی تروریسم جهانی گردید و در واکنش به آن،

ناچار به اعلام جنگی نامحدود و بی‌پایان علیه تروریسم شد. پیامد رویداد یازده سپتامبر، جدای از تمام بازتاب‌های بین‌المللی آن، در مشروعیت بخشی به گزینه استراتژی تهاجمی و سیاست پیش‌دستانه دولت نو محافظه‌کار آمریکا، اهمیت عمده‌ای داشت و این رویداد، نقش قاطعی در رفتار جهانی آمریکا و قدرت‌گیری ماشین جنگی این کشور، در دیپلماسی و سیاست خارجی آمریکا داشته است. به همین دلیل و پس از رویداد یازده سپتامبر، جنگ آمریکا علیه تروریسم، نابودی تسلیحات کشتار جمعی و ترویج و استقرار دموکراسی مورد نظر آمریکا، به‌عنوان بهانه‌هایی برای گسترش ماشین جنگی آن و تشدید رشد مجتمع نظامی - صنعتی استفاده شد.

۱-۲- دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر

از زمان تجدید انتخاب جورج دبلیو بوش به ریاست جمهوری، مدافعان سرسخت جنگ و نظامی‌گری، دلیل دیگری را نیز به دلایل پیشین، برای توسعه و بزرگ‌سازی پیوسته ارتش

افزوده‌اند. این دلیل، چنانکه جورج دبلیو بوش در سخنرانی افتتاحیه دوره ریاست جمهوری خود گفت: «گسترش مردم‌سالاری به سراسر نقاط جهان» است. حال معلوم شده است که ادعاهای دولت جورج دبلیو بوش در این مورد که رژیم عراق، جنگ‌افزارهای کشتار جمعی در اختیار داشته یا با تروریسم، مرتبط بوده است، ساختگی بوده‌اند، زیرا گروه‌های جنگ طلب این دولت، بهانه مردم‌سالاری را تراشیده‌اند و چنین استدلال می‌کنند که حمله به افغانستان و عراق، قطع نظر از آن‌که از دیدگاه کسی موجه باشد یا نباشد، موجب برداشته شدن گام‌هایی مؤثر در راستای ایجاد مردم‌سالاری در این کشورها و جاهای دیگر شده است. اهمیت این موضوع تا آنجا است که یکی از اهداف حمله نو محافظه‌کاران آمریکا به عراق و تصرف این کشور، بدون اجازه شورای امنیت سازمان ملل، تبدیل عراق به سرمشق توسعه و ترویج دموکراسی و ایجاد دموکراسی‌سازی از نوع آمریکایی، در منطقه بوده است. در واقع، یکی از دلایل اصلی بی‌اعتمادی به دموکراسی آمریکایی، حمله این

کشور به عراق است که پیامدهای فاجعه بار آن در منطقه را هنوز هم نمی‌توان ارزیابی کرد.

۱-۳- نقض حقوق بشر

بزرگ‌ترین کشوری که ادعای سردمداری دموکراسی دارد، خود از بزرگ‌ترین نقض‌کننده‌های حقوق بشر در جهان است. نظام سیاسی آمریکا و دولت‌های آن در دوره‌های گوناگون، از اصل حقوق بشر به‌عنوان نیرنگی برای کسب وجهه بین‌المللی، دخالت در کشورهای دیگر و به چالش کشیدن حاکمیت آن‌ها و گرفتن امتیاز در مذاکره از آن‌ها یا وسیله‌ای برای جنگ با کشورهای مخالف خود و در راستای امپریالیسم، استثمار و سلطه، استفاده کرده است. بدینسان، اگرچه آمریکا اغلب تجاوزها و لشکرکشی‌های خود را تحت عناوینی چون دفاع از حقوق بشر و پیش‌برد دموکراسی انجام می‌دهد، اما به دنبال تابع کردن همه حکومت‌ها و ملت‌ها، نسبت به سیطره تام و تمام خود و تأمین منافع سودانگاران اقتصادی و سیاسی خویش است. از دیگر موارد نقض حقوق بشر در آمریکا،

این است که دولت نو محافظه‌کار آمریکا و کنگره، در فضای احساسی و روانی ناشی از رویداد یازده سپتامبر، در راستای مبارزه با تروریسم، قانونی را به تصویب رساندند که به‌عنوان قانون میهن‌پرستی (قانون پاتریوت) شناخته شد. این قانون، در تعارض آشکار با بخش‌هایی از قانون اساسی آمریکا و همچنین، اعلامیه حقوق بشر قرار گرفت. به‌علاوه، آمریکا از حامیان اصلی جنگ عربستان علیه یمن و شریک جنایت‌های آل سعود است. یکی از پیامدهای اصلی قراردادهای فروش تسلیحات نظامی آمریکا به عربستان، وخیم‌تر شدن بحران در یمن است؛ زیرا عربستان سعودی، بخشی از سلاح‌هایی را که از آمریکا دریافت می‌کرد، در جنگ علیه یمن به کار می‌گرفت که این موضوع، بروخامت اوضاع در یمن افزوده است؛ بنابراین، آمریکا سرشار از نقض حقوق بشر است.

۱-۴- قدرت یافتن رژیم‌های

حافظ منافع آمریکا

نو محافظه‌کاران آمریکا، معتقدند که باید از روش «استقرار به زور

دموکراسی»، با استفاده از حربه قدرت سخت‌افزاری نیروهای مسلح آمریکا بهره‌برداری کرد. از نظر آن‌ها، دموکراسی در بطن قدرت نظامی، امکان تداوم می‌یابد. بدین ترتیب، نو محافظه‌کاران آمریکا، می‌خواهند که در سراسر جهان، به زور نظامی، دموکراسی مورد نظر آمریکا را برقرار کنند. در مورد ایجاد و گسترش دموکراسی، نوام چامسکی می‌گوید: «آمریکا نتوانسته است با رژیم‌های مردمی کار کند.» اگر به هم‌پیمانان و دوستان آمریکا در خاورمیانه، خلیج فارس، آفریقا، شرق آسیا و آمریکای لاتین -که چامسکی آن‌ها را مزدوران آمریکا می‌خواند- دقت شود، مشاهده می‌گردد که هیچ‌کدام از آن‌ها، از حمایت‌های مردمی برخوردار نیستند. دولت آمریکا مانند شرکت‌های چندملیتی، ترجیح می‌دهد با آدم‌های قوی و پر قدرت، در اتناق در بسته مذاکره کند و هرچقدر این نوع حکومت‌ها، حمایت مردم خود را بیشتر از دست بدهند، از نظر دریافت امتیاز، بهتر می‌توان با آن‌ها مذاکره کرد؛ زیرا آن‌ها برای

حفظ قدرت خود، هر شرطی را می‌پذیرند. به‌طور خاص، ترویج دموکراسی در خاورمیانه، هیچ‌گاه به‌عنوان یک هدف در سیاست خارجی آمریکا، مطرح نبوده است. دل‌مشغولی عمده دولت‌های مختلف آمریکا در خلال چند دهه اخیر، حفظ ثبات در خاورمیانه بوده و در همین چارچوب، پیش‌برد صلح موردنظر واشنگتن در خاورمیانه، تضمین جریان نفت از منطقه به بازارهای غرب و مهار جنبش‌های تندرو و خواهان تغییر وضع موجود در منطقه، اصول اساسی سیاست خارجی زمامداران کاخ سفید را در خاورمیانه، تشکیل می‌داده است. تا زمانی که دولت‌های عرب منطقه، در دستیابی آمریکا به این اهداف کمک می‌کردند، ایالات متحده بیشتر نگران ثبات این‌گونه رژیم‌ها در منطقه بود و کمتر به مسئله فقدان دموکراسی در جوامع آن توجه می‌کرد.

نتیجه‌گیری

آمریکا، ترویج دموکراسی را به عنصر کلیدی سیاست خارجی

ایالات متحده تبدیل کرد. باوجوداین، تحقیقات نشان می‌دهند که این تلاش‌ها (و سایر تلاش‌ها) برای ارتقای دموکراسی، به‌خوبی انجام نشده است. مصداق این موضوع، شکست‌های آشکار در لیبی، یمن و عراق بوده است. در این زمینه، جنگ‌های عراق و افغانستان، تنها بخشی از تلاش‌های جهانی برای ایجاد نظم جهانی از طریق «گسترش دموکراسی» است. ایده‌ای که بسیار وحشتناک بوده و این باور خطرناک را توضیح می‌دهد که تبلیغ آن توسط ارتش‌ها، واقعاً امکان‌پذیر است. بازگشت دوباره به خون‌ریزی و هرج‌ومرج - که به‌وضوح در بسیاری از نقاط جهان، رخ داده است - نیز ایده گسترش نظم جدید را جذاب‌تر کرده است. این موضوع، یکپارچگی ارزش‌های جهانی را تهدید می‌کند و به این معنا است که کارزار گسترش دموکراسی، موفق نخواهد بود. نکته پایانی نیز این است که هیچ راه سریع، ارزان یا قابل‌اعتمادی برای بیگانگان، آن‌هم برای مهندسی یک انتقال دموکراتیک وجود ندارد، به‌ویژه زمانی که

کشور موردنظر، تجربه قبلی کمی در مورد آن داشته باشد یا فاقد شکاف اجتماعی عمیق باشد.

منابع

- تیموری، مسعود و همکاران (۱۴۰۰)، بررسی دموکراسی آمریکایی در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه، مطالعات سیاسی جهان اسلام، شماره ۳۹.
- Blum, William (2013), *America's Deadliest Export: Democracy, the Truth about US Foreign Policy, and Everything Else*, Paperback.
- Hobsbawm, Eric (2005), *the dangers of exporting democracy*, the guardian.
- Stephen M. Walt (2016), *Why Is America So Bad at Promoting Democracy in Other Countries? foreign policy*.
- William A. Galston and Elaine Kamarck (2022), *is democracy failing and putting our economic system at risk?* Brookings.